

مجلدی گر گانی

معلم : آقای سعید نفیسی

استاد دانشکده ادبیات

یک تن از سرایندگان اوایل دوره غزنوی در قرن پنجم که آگاهی ما درباره وی تازه اندکی روشن تر شده است کمیست که تاکنون در کتابهای رایج تخلص یا نسبت او را « مجلدی گر گانی » می نوشتند.

در چاپ تازه لباب‌الالباب محمد عوفی که بدستاری من در همین روزها انتشار خواهد یافت در صحیفه ۱۴ جایی که مؤلف « در فضیلت شعر و شاعری » بحث می کند می گوید : « ابوشریف احمد بن علی مجلدی جرجانی عروس این معنی را بر منصبه نمودار جلوه داده است و می گوید :

از آن چندین نعیم این جهانی که ماند از آل ساسان و آل سامان
ثنای رودکی ماندست و مدحت نوای بار بد ماندست و دستان

در همان زمان که در چاپ باین مورد رسیدم متوجه بودم که تخلص وی « مجلدی » است و نه « مجلدی » اما چون در نسخه اصل مجلدی بود متن را اصلاح نکردم و بحث درین نکته را موقوف بمقالتی جدا گانه کردم ، زیرا که در تعلیقات و حواشی که بر آن کتاب نوشتم برای اینکه بر حجم کتاب بیش از آنچه باید افزوده نشود باختصار کوشیدم . اینک هنگام آن بحث رسیده است .

این دو بیت مجلدی را در کتابهای دیگر نیز بسیار آورده اند و پیداست که این قطعه را پس از انقراض سامانیان که در سال ۳۸۹ بر افتاده اند سروده است . بدلایلی که پس ازین خواهد آمد آشکارست که وی در قسمتی از قرن پنجم زیسته است .

همین قطعه را نظامی عروضی سمرقندی در چهارمقاله (چاپ اوقاف گیب ص ۲۷) آورده و در آنجا نام گوینده « شریف مجلدی گر گانی » چاپ شده است ، اما شکی نیست که کلمه « ابو » از آغاز کنیه او افتاده است زیرا که کلمه شریف در آغاز نام کسی

آوردن سابقه ندارد و بالعکس « ابو شریف » در میان کنیه های رایج مکرر دیده شده است.

مرحوم قزوینی در حواشی چهارم مقاله (ص ۱۲۵) بجز اشاره بلباب الالباب چیزی نیفزوده و حتی بنا درست بودن متن و نوشتن « شریف » بجای « ابو شریف » تصریح نکرده است.

محمد بن عمر رادویانی در کتاب ترجمان البلاغه (ص ۱۱۹) در صنعت ترجمه می گوید : « چنانکه مخلدی گوید اندر قول پیغامبر ، صلی الله علیه وسلم : « من اصح منکم آمناً فی سربه معافاً فی بدنه و له قوت یومه فکانما حیزت له الدنیا بحذا فیرها » ترجمه :

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| هر کرا بهره کبرد ایزد فرد | دانش و امن و تن درستی و خورد |
| زین جهان بهره یی تمامی یافت | گو بگرد دگر فضول مگرد |
| کارزو را کرانه نیست پدید | آز را خاک سیر داند کرد |

پیداست این قطعه که ترجمه منظوم حدیث نبویست از مخلدیست و چون نسخه اصل بسیار مضبوط و معتبرست باید یقین کرد که ضبط درست تخلص او مخلدیست و نه مجلدی و این نیز آشکارست که مخلدی از ماده خلود برای تخلص شاعری بسیار مناسب تر و شاعرانه ترست تا مجلدی که بمعنی جلد سازست .

تاریخ تألیف ترجمان البلاغه قطعاً معلوم نیست، اما یگانه نسخه یی که ازین کتاب باقی مانده بخط ابوالهیجا اردشیر بن دیلمسپار نجمی قطبی شاعرست که در اواخر رمضان ۵۰۷ از نوشتن آن فارغ شده است و قطعاً این کتاب پیش از آن تاریخ در اواخر قرن پنجم تألیف شده است و ابو شریف احمد بن علی مخلدی گر گانی شاعر در همان زمان یا نزدیک بهمان زمان می زیسته و باید او را از سراینده گان سده پنجم دانست .

جای دیگر نیز ازین ابوالهیجا اردشیر بن دیلمسپار نجمی قطبی شاعر خیر داریم و آن اینست که ابومنصور علی بن احمد اسدی طوسی شاعر معروف که ظاهراً در ۴۶۵ در گذشته کتاب « لغت فرس » معروف به « فرهنگ اسدی » را برای وی تألیف کرده و نام او را در آنجا « فرزند حکیم جلیل اوحد اردشیر بن دیلمسپار النجمی الشاعر » آورده

است و از کلمه «فرزندم» پیداست که شاگرد اسدی بوده است. ازین قرار اردشیر بن دیلمسپار می‌بایست پیش از ۶۵۴ که سال مرگ اسدیست شاگرد او بوده و تا ۵۰۷ که این نسخه ترجمان البلاغه را نوشته زنده بوده باشد.

وانگهی در همان لغت فرس اسدی که پیش از ۶۵۴ تالیف شده هفت‌جا اشعاری آمده است که در پنج‌جا مانند نسخهای دیگر نام او مجلدی و تنها در یک‌جا (ص ۱۸۶ از چاپ مرحوم عباس اقبال) مجلدی نوشته شده است. ظاهراً «مجلدی» بذهن کاتبان نزدیک‌تر و آشنا تر از «مخلدی» بوده است.

در مورد اخیر (ص ۱۸۶) چنین آمده است:

«ماز، ماز و بود، مخلدی گوید :

بطبع شکر بودم بطبع ماذریون چنان شدم که ندانم ترانگبین از ماز»
پس جاهای دیگر را هم که نام این شاعر مجلدی آمده است باید تصحیح کرد و «مخلدی» دانست.

و آن بدین گونه است :

ص ۱۵۶ : سار ، نام مرغیست سخنگوی و سیاه ، مخلدی گوید :

آن زنگی زلفین بدان رنگین رخسار چون سار سیاهست و گل اندر دهن سار

ص ۳۹۹-۴۰۰ : طرخان ، پادشاه ترکستان بود ، مخلدی گوید :

کنون باشد که بر خوانم بییش تو بشعر اندر

هر آنچه تو بخاقانان و طرخانان و خان کردی

ص ۴۰۳ : یون... ، غاشیه بود ، مخلدی گوید :

مرکب غزو و را کوه منی زبید زین پرده خان ختا زین و را زبید یون

ص ۵۰۰ : دیوچه ، زلو باشد ، مجلدی گوید :

تا دیوچه افکند هوا بر زرخ سیب مهتاب بگلگونه بیالودش رخسار

ص ۵۱۱ : هماره ، همواره بود و همیشه ، مخلدی گوید :

فضل او خوان، گر همه توحید خواهی گفت تو

زانکه فضل او هماره قدرت یزدان بود

در همان صحیفه : تاخیره ، چنان بود که مثل زنده که تاخیره تو چنان بود و

بر آن پدید آمدی، مخلدی گوید :

تاخیرهٔ تونه بد ازده است؟) کایدر بسیار بمانی بدان
گذشته ازین هفت موردی که ذکر مخلدی وشعرا و در لغت فرس اسدی چاپ
مرحوم اقبال آمده، در فرهنگ اسدی چاپ پاول هرن نیز این بیت بشاهد لغت «بینی»
بمعنی «نیکو» باز بنام «مجلدی» ضبط شده است:

بینی آن رود و آن بدیع سرود بینی آن دست و بینی آن دستار
نسخه ای خطی از همین لغت فرس یا فرهنگ اسدی بتعلق بمرحوم حاج
عبدالمجید ملک الکلام سنندجی در گذشته در ۱۳۰۴ شمسی چندی پیش من امانت
بود و پس ازان تعلق گرفت بفرزند وی مرحوم حاج عبدالحمید ملک الکلامی اردلانی
امیرالکتاب خوشنویس معروف و اینک در اختیار آقای دکتر صادق کیا استاد دانشکدهٔ
ادبیات طهرانست و در ۸۷۷ نوشته شده زیرا که کاتب در پایان نسخه رقم کرده است:
«قد وقع الفراق عن تسويد هذه النسخة اللطيفة المرغوبة بيد عبدالضعيف محمد البدخشي
في او اخر شهر مبارك الشوال (۹) في سنة سبع وسبعين وثمانماية» .

درین نسخه در کلمهٔ شست چنین نوشته شده است:
«شست دیگر بمعنی نیش رگ زنان باشد و آنرا منصع نیز خوانند، چنانکه
مجلدی گوید:

| | |
|----------------------------------------------------------------|-----------------------------|
| آمد آن راهب مسیح پرست | شست الماسگون گرفته بدست |
| کرسی افگند و برنشست بروی | بازوی خواجهٔ عمید بیست |
| شست چون دید گفت: عز علی | این چنین دست ران شاید خست |
| این قطعه را در برخی از نسخه‌های دیوان عنصری چنین ضبط کرده‌اند: | |
| آمد آن رگ زن مسیح پرست | نیش الماسگون گرفته بدست |
| تشت زرین و آبدستان خواست | بازوی شهریار را بر بست |
| نیش بگرفت و گفت: عز علیک | این چنین دست را که یار دبست |
| سرفرو برد و بوسه‌ای بر بود | وز من شاخ ارغوان برجست |

در نسخهٔ دیگر از فرهنگ اسدی همان سه بیتی را که در نسخهٔ مورخ ۸۷۷ بنام
مخلدی آمده است بنام عسجدی ضبط کرده‌اند .

در لباب الالباب (چاپ سابق الذکر ص ۴۴۵) در جزو اشعار شهاب الدین شاه علی
ابورجا غزنوی چنین آمده است:

و این قطعه وقتی گفت که بهرامشاه فصد کرد؛ قطعه:

ملک بخوردن باده چومطر بان بنشانند
بیر گرفتن خون قصد کرد دور گزن خوانند
پجشک فرخ فرخنده مبارک پی
بجوی سیم درون شاخ سرخ بیدنشانند
بنوک آهن و پولاد جوی سیم بکنند
ز دست زرفشان ملک عقیق فشانند
قطعه

آمد آن کودک مسیح پرست
تشت زرین و آبدستان خواست
نیش بگرفت، گفت: عز علی
سر فرو برد و بوسه داد برو
ذقن ساده رو چو شاه گرفت
ابن عجب بین که چون فرو تر رفت
بود فصاد همچو ماه تمام
گفت فصاد: این روا نبود
شاه گفتا: غلط نکردستم
شرط باشد بوقت کردن فصد
نیش الماسگون گرفته بدست
بازوی شهریار عالم بست
این چنین دست را که یار دختست
وز سرنوک نیش خون برجست
از دولعلش یکی شکر بشکست
کز سمن شاخ ارغوان بر رست
ذقن ساده اش گرفت بدست
دست هر سوزدن، چو مردم بست
ور غلط کرده ام جوابم هست
گوی سیمین گرفتن اندر دست

بیشتر بدان می نماید که این قطعه دوم از شهاب الدین شاه علی ابورجا غزنوی نباشد زیرا که عوفی خود گفته است: « این قطعه» و دلیل ندارد که دو قطعه در پی یک دیگر آمده باشد و انگهی اشعار این قطعه یک دست نیست و برخی سست تر و برخی استادانه تر است و در قافیه کلمه «دست» سه بار تکرار شده و پیداست که در آن دست برده اند و گرنه شاعر خود چنین خطای فاحشی در قافیه نمی کند. بگمانم کاتب نسخه بدین جا که رسیده و این قطعه را درباره رگ زدن شاه نوشته چون این قطعه دیگر را که از شاعری دیگر بجز شاه علی ابورجاست بیاد داشته و یا در جایی دیده است بر متن افزوده و در ضمن در آن دست برده و اشعاری از خود یا دیگری بر آن افزوده و این قطعه دوم که بنام سه تن دیگر هم ضبط کرده اند نمی بایست از شاه علی ابورجا شاعر قرن ششم باشد.